

# شعر العجم

حصه سوم

از فغانی تا ابوطالب کلیم

ترجمه و نگارش سرور خان گویا

مؤلفه شبلی نعمانی

( ۲ )

هنکامیکه فرهنگ جهانگیری را مؤلف بحضور جهانگیر تقدیم نمود بی نهایت ازو تقدیر فرمود و یاداشی بسرا از مؤلف بجا آورد جهانگیر در ترك خود می نویسد : «میر عضدالدوله از آ کره آمده ملازمت نمود ، فرهنگی که در لغت ترتیب داده به نظر در آورد ، الحق محنت بسیار کشیده جمیع لغات را از اشعار علما قدما مستشهد آورده در بین فن کتافی مثل ( ۱ ) این نمی باشد .»

يك نوبت شاعری قصیده در مدح جهانگیر برداخت و بحضور او تقدیم نمود سر مصرع مطلع این بوده ( ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها ) جهانگیر ازو پرسید عروض میدانی ؟ شاعر گفت نه ! جهانگیر گفت هر گاه عروض میدانستی حکم بقتل تو صادر میشد . مصرع را تقطیع و شاعر را متنبه ساخت که از رکن ثانی ( لت بر سرت ) تركیب می باید و درین صورت سخت بی ادبی است .

شاعری متخلص به مثنی از قوم کلان که 'فر' دخنوادش بدر بار های سلطنتی بخدمت در بانی و چاوشی مشغول بودند میخواست بتوسط نور جهان بیگم حرم جهانگیر به صفت شاعری بدر بار جهانگیر تقرب جوید جهانگیر گفت کار این

( ۱ ) ترك جهانگیری صفحه ۳۵۹ .



### ابو طالب کلیم

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پیشبانم      کجا خواهد رساندن پر فشان مرغ بسمل را  
 به ایران میرود نالان کلیم از شوق همراهان      یای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را  
 ز عشق هندزان سان چشم خسرت بر قفادارم      که روم کر بر آرم نمی بینم مقابل را

### علی قلی سلیم

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال      تا بنامد سوی هندوستان خنارنگین نشد

### دانش مشهدی

راه دور هند بابت وطن دارد مرا      چون خناشب در میان رفتن به هندستان خوش است  
 این قوه جاذبه و کشش هند مخصوص این زمان نبود بلکه همیشه شهرت قدردانی  
 های هند برای ایرانیان دام تسخیری بوده . پادشاه بغداد خواججه شیراز  
 را چند نوبت دعوت نمود اما خواججه از جای خود نجنبیده در شیراز می بود  
 و اشعار خود را در بغداد می فرستاد ولی همیشه از دربار دکن دعوت شد در جهاز  
 نشسته تا هرگز آمد . جامی در ایران زندگی بسر می برد ولی قصاید خود را به  
 هند می فرستاد چنانچه میگوید :

جامی اشعار دلاویز و جنسی است لطیف *جامی مع علم الانسان* بود و ز سر معنی تارش  
 همه قافله هند روانت کن که رسد      شرف عز قبول از ملك التجارش  
 علی تقی کمره قصیده ۳۵ بیت در مدح فیضی انشاء و بهند فرستاد و در همین  
 قصیده میگوید :

مرا افکنده بر نظم امورم بر تو فیضی      ابو الفیض آن گزین اکبر و شیخ کبیر من  
 گذشته از سلاطین و شهزادگان اکثر امرا هند سخن شناس و قدر دان  
 بودند از انجمله ابو الفتح کیلانی و عبد الرحیم خان خانان بك اکادمی

فن شعر بنام ( بیت العلماء ) بنا کردند و در اثر آن شعرا درین فن ترقی زیادی نمودند ابو الفتح در مکتوبی برای خان خانان می نویسد :

« قصائدی که باران آنجا گفته بودند بشعراى اینجا فرموده شد ، بنام نامی شما هر گاه به اتمام میرسد به ملازمت فرستاده خواهد شد ، ملاعرفی و ملاحیاتی بسیار ترقی کرده اند ( ۱ ) » .

عبدالباقی در مآثر رحیمی مینویسد : « اکثری از اعیان دولت و ارکان سلطنت پادشاه مرحوم ( اکبر ) دست گرفته و تربیت کرده وی ( حکیم ابو الفتح ) اند و هر که نازه از ولایت می آمده بندگی و مصاحبت ایشان اختیار می نموده ، چنانچه خواجه حسین ثنائی و میرزا قلی میلی و عرفی شیرازی و حیاتی کیلانی و سائر مستعدان در خدمت او بوده اند » .

در حیات تاریخی شعر واقعه قابل ذکر آنست که شعر فارسی در هند يك سبك نازه اختیار نمود و ما در آنی از آن بتفصیل صحبت میکنیم این نازکی سبك از اثر تعلیم حکیم ابو الفتح بود . چنانچه در مآثر رحیمی مذکور است : « مستعدان و شعر سنجان این زمان را اعتقاد آن است که نازه گوئی که درین زمان در میانه شعرا مستحسن است و شیخ فیضی و مولانا عرفی شیرازی و غیره بان دوش حرف زده اند ، به اشاره و تعلیم ایشان ( حکیم ابو الفتح ) بوده ( مآثر رحیمی تذکره حکیم حاذق ) .

همچنین بخششهای شاهانه و نکته سنجی های شاعرانه خان خانان راجع بشعر و شاعری بمنزله ابرسخت و کرم بود خان خانان در احمد آباد کتابخانه بزرگ و محشمی بنا نمود کتب نادره هر فن را در آن فراهم آورد و از خصوصیت شگرفی که این کتابخانه داشت یکی آن بود که دواوین دستخطی همه شعراى مشهور در بار درین کتابخانه

( ۱ ) چهار باغ یعنی مکاتیب حکیم ابو الفتح ،

محموظ بوده و اغلب شعراً بخدمت این کتابخانه مأمور و مؤظف بودند و در حقیقت کتابخانه مذکور بهترین انجمن ادبی آن زمان بشمار میرفت زیرا زمینه های شعری طرح و مشاعره ها در بین می شد خان خانان بنفس خود شریک صحبت میگردد باقدر دانی های شایان از شعراً تشویق و ترغیب می نمود و خود هم در زمینه های مطروح غزل ها میگفت (۱) رسمی قلندر شاعر درویش صفت ابرائی در قصیده که بمدح خان خانان سروده از تریبیه شعر و شعرا بتفصیل بیان میکنند . چنانچه خان خانان را مخاطب نموده میگوید :

زمین مدح تو آن نکته سنج شیرازی رسید صبت کلامش به روم از خاور

یعنی عرب

بطرز تازه زمذح تو آشنا گردید چو روی خوب که یابد ز ماشطه زبور

ز فیض نام توفیقی گرفت چون خسرو به تیغ هندی اقلیم سبزه را بکسر

زر بزمه چینی خوانت نظیری شاعر رسیده است بجای که شاعران دگر

کنند بهر مدیحه قصیده ها انشا که خون رشک چکد از دل سخن پرور

سواد شعر شکبئی چو کحل اصفاهان به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر

زمذحت تو حیاتی حیات دیگر یافت بلی مقوی طبع عرض بود جوهر

حدیث نوعی و کفوی بیان چه سازم من چو زنده اندام مدح تو تادم محشر

ز نعمت توبه نوعی رسید آن مثال جامع حکم یافتن میر معزی ز نعمت سنجر

خان خانان به پایه سخن سنج بود که اگر شاعری را کسب خود می ساخت

هم سر عرفی و نظیری بود در غزلی که قافیه و روی آن چند، یند، فرزند و غیره

است تمام شعرای معروف اقدار و نیروی خود را بخرچ رسانیده اند غزل نظیری

و خان خانان را که در بن زمینه سروده اند در اینجا نوشته موازنه و مقابله را

بخوانندگان محترم حواله میکنم .

(۱) احوال این کتابخانه در مآثر رحیمی در جایهای مختلفه ذکر یافته .

### خان خانان

### نظیری

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است  
 جز اینقدر که دلم سخت آرزو مند است  
 به کیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است  
 نگاه اهل محبت تمام سوگند است  
 نه دام دانم و نه دانه اینقدر دانم  
 که پای تاب سرم هر چه هست در بند است  
 مرا فروخت محبت ولی ندانستم  
 که مشتری چه کس است و بهای من چند است  
 ادای حق محبت عنایتی است زدوست  
 و گرنه خواطر عاشق به هیچ خورسند است

بحرف اهل غرض قرب و بعد ما بند است  
 دل شکسته ما را هزار بیوند است  
 ازان دم که بحسرت فکنده دیدن او  
 زکه بگوشه چشم هنوز در بند است  
 نظر دلیر نشد تا مژمه به پیش آمد  
 حجاب اگر برکاه است کوی الوند است  
 دو چشم ساکن بیت الحزن بمن گیرید  
 که من اسیر به معشوقم او به فرزند است  
 در از دستی حسن که گل به چشم ریخت  
 که تا بدامنم از جیب در شکر خند است  
 به کینه جوئی افلاک عشق می بازم  
 که هر که دشمن ما شد بدوست مانند است  
 نظیری از تو بجان کندن است لب بکشای  
 اینقدر که بگوشی بمیر خورسند است

از ان خوشم بسخنهاي دلکش تو رحیم  
 که اندکی به اداهاي حسن مانند است

هر چند موقع موازنه این دو غزل فعلاً در اینجا نیست ولی هر صاحب ذوق میدانند که صفائی و شستگی و دل آویزی و سوز و گدازی که در کلام خان خانان یافت میشود غزل نظیری فاقد آن مزایا است. در بنوعی که دور فیاضی و قدردانی خان خانان بوده باندازه شعرا و اهل کمال بدو بارش گردد آمدند که در بارهای سلاطین نیز ازین زیور عاری بود ما آن رحیمی از همه این شعرا بتفصیل ذکر میکنم و فنیکه عرفی قصیده که مطلعش این است:

ای داشته در سایه هم تیغ و قلم را

بمضور خان خانان تقدیم نمود در عوض صد هزار روپیه صلح یافت. عرفی در مدح خان خانان بی نهایت داد خواه کمال خود در سخن سنجی بوده چه بمدوح را بیکانه

سخن شناس میدانست چنانچه میگوید :

سخن شناسا دیدی و دیده باشی هم      علو پایه من در مقام سجباتی  
فلان مرئی و من تربیت پذیر این بس      ز فضل خود چه ز نیم لاف های طولانی

درین سلسله از اسهای علی قلی خان، و خان زمان و خان اعظم کو کلتاش و ظفر خان و غازی خان هم نمیتوان صرف نظر نمود چه هر يك از مریبان سخن بوده اند اما خان زمان از امرای بزرگ دربار اکبری بود و بالاخره مدعی تاج و تخت گردیده بقتل رسید، خان مذکور شاعر و سخن شناس بود و سلطان تخلص می نمود چنانچه بدایونی در ذیل شعرا شرح حال او را نوشته است اکثر شعرا ملازم و بار یافته آستان او بودند وقتی این غزل را سرود :

باريك چو موئی است میانی که تو داری      گویا من آن پوست دهانی که تو داری  
اکثر شعراً این غزل را تتبع و استقبال نمودند شاعری مطلع ذیل را سرود :  
گفتم که گمانی است دهانی که تو داری      گفتا که باین است گمانی که تو داری

غزالی از ایران بدکن آمد و بر حسب میل او ازو تقدیر نشد خان زمان هزار رویه و چند راس اسب پرايش ارسال نمود و قطعه ذیل را نیز در طلب او انشاد نمود و فرستاد .

ای غزالی بحق شاه نجف **جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی** **مرکز تحقیقات علمی و فرهنگی** **سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران** **سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران**  
چون که بی قدر گشته آنجا      سر خود گیر زود بیرون آی

از جمله ( سر خود گیر ) کنایه از هزار رویه است زیرا حرف اول غزالی ( غ ) و به حساب جل هزار است . غزالی از دکن به جونپور آمد و نازمانیکه خان زمان حیات داشت بدروازه دیگری رفت در جونپور يك مثنوی هزار بیت بنام نقش بدیع ساخته بحضورش تقدیم نمود خان زمان در برابر این مثنوی صله عطا نمود که سلطان محمود هم از عطای آن عاجز بوده چند شعر از آن

مثنوی در اینجا نقل میشود تا خوانندگان صحت مذاق و ذوق سلیم خان زما را  
حدس زده بتوانند :

خاک دل آن روز که می بیختند	شبندی از عشق برو ریختند
دل که به آن رشحه غم اندود شد	بود کبابی که نمک سود شد
بی اثر مهر چه آب و چه گل	بی نمک عشق چه سنگ و چه دل
ذوق جنون از سر دیوانه برس	لذت سوز از دل پروانه برس

غزالی پس از وفات خان زمان بدر بار اکبر آمد و بخطاب ملك الشعرائی  
ممتاز گردید و او نخستین شخصی است که بدر بار سلاطین تیموری هند باین رتبه  
امتیاز یافته . الفتی بزدی نیز ملازم آستان خان زمان بوده است (۱) .

خان اعظم کوکلتاش برادر رضاعی و ( هم بازی ) اکبر بود ، اکبر یاس  
خاطر او را از هر جهت میکرد و میگفت : « چکنم در میان من و خان اعظم دریای  
شیر حایل است » خان اعظم بی نهایت قابل و نکته سنج و مورخ بزرگ بود  
جهانگیر در شان او می نویسد .

« در علم سیر و فن تاریخ استحضار تمام داشت و در تحریر و تقریر بی نظیر بود ،  
و در مدعا نویسی بد طولی داشت ، و در لطیفه گوئی بی مثل بود و شعر همواری

می گفت این رباعی از واردات او است

عشق آمد و از جنون برو مندم کرد	و ارسته ز صحت خرد مندم کرد
آزاد ز بند (۲) عقل و دانش گشتم	تا سلسله زلف کسی بندم کرد

ملا ، بدایونی راجع بازمی نویسد : « به انواع فضائل و هنر موصوف است و به  
فهم عالی و ادراک بلند او کسی دیگر را از امر انشای نمی دهند » بدایونی  
خان اعظم را در ذیل شعرا ذکر کرده و اشعار او را نیز آورده است این مطلع  
او قابل تذکار است :

(۱) بدایونی جلد سوم تذکره الفتی صفحه ۱۸۹ ، (۲) تزک جهانگیری .



گشت بیمار دل از رنج و غم تنهایی ای طیب دل بیمار چه می فرمائی ؟  
 خان اعظم اکثر شعرا را تربیت نمود از انجمله بدایونی در تاریخ خود جعفر  
 هر وی ' سهمی ' مدامی ' بدخشی ' مقیمی ' سبزواری را ذکر مینماید ،  
 میرزاغازی والی قندهار هم مرئی سخن بود ، شعرای ایران که از راه قندهار  
 و کابل وارد هند میگشتند اول از خوان سخا و کرم میرزاغازی بهره باب میگردیدند .  
 ظفر خان (۱) والی کشمیر بود در شاعری رتبه داشت که کلیم و میرزا صائب  
 به استادی و تریبه او معترفند . صائب مدتی بدر بارش اقامت نمود و در اثر التفات  
 و توجه او شعرش رونقی یافت ظفر خان همیشه در کلام میرزا صائب دخل و تصرف  
 می نمود صائب دیوان خود را بر حسب اشاره او ترتیب داد چنانچه با میل و عنایت  
 تمام این موضوع را یاد میکند :

حقوق تربیت را که در ترقی باد      زبان کجاست که در حضرت فرو خوانم  
 توجات زد دخل بجا مصرع مرا دادی      تو در فصاحت دادی خطاب سبحانم  
 ز دقت تو بمعنی شدم چنان باریک      که میتوان بدل مور کرد بنهانم  
 چو زلف سنبلیلیات من بریشان بود      نه داشت طره شیرازه روی دیوانم  
 تو غنچه ساختی او راق باد بریده من کاه علوم      و گر نه مظارا غمی مکنند از گلستانم

صاحب مآثر الامرا ، در شرح حال ظفر خان می نویسد : " زرها بمردم ایران  
 میداد خصوصاً در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود ، سخنوران صاحب  
 استعداد دل از اوطان برداشته روی امید بدر گاهش می گذاشتند و به منتهای

(۱) نام ظفر خان احسن الله خان و مختلس او احسن است ، پدرش خواجه ابوالحسن  
 در سنه ۱۰۳۳ هجری وزیر اعظم جهانگیر مقرر شد و در عین حال نایب الحکومه کابل هم بود ،  
 ظفر خان به نیابت پدر خود بکابل مقرر شد شاه جهان ابوالحسن را در سنه ۱۰۴۲ هجری  
 والی کشمیر معین نمود و در همان سنه ازین دنیا انتقال یافت ، ظفر خان بعد از پدر مستقلآحاکم کشمیر مقرر  
 گردید ، ظفر خان در ایام حکومت خود تبت راقح نمود در سنه ۱۰۷۰ هجری وفات یافت .  
 ظفر خان صاحب دیوان است و از شعر ذیل طبعش را میتوان شناخت .

دلم بکوی تو امید واری آید      نگاه دار که روزی بکاری آید

نمای رسیدند، افصح المتاخرین میرزا صائب تبریزی چون از ایدان بکابل رسید از کرمجوشی و دریا بخشی او دل بسته محبتش گردیده .

ظفر خان يك مرقع عجیبی ترتیب داده بود که اگر امروز بدست می آمد، قیمت آن به مبالغ گزافی میرسید و اعجوبگی مرقع آن بود که در هر ورق آن روی يك صفحه اشعار منتخبه شاعر بقلم خودش و در روی دیگر آن تصویر همان شاعر ثبت و نقش بود .

یگانه عامل ترقی و عروج شعر درین قرن ترویج و تعمیم مشاعره و مغالزه بوده، پیش ازین شعرا بمیل خود در غزل استقبال از اساتید سلف می نمودند، ولی در عهد فغانی این رواج روی کار آمد که شعرا زمینة غزلی را طرح میکردند و همگان در آن زمينه غزل میگفتند و در منزل يك از امرا جمع آمده هر يك غزل خود را بنوبت قرائت میکردند، احیاناً در اتنای مجلس در بین مدعیان سخن معارضه و مکاره در میگرفت، سوال و جواب های شاعرانه رد و بدل می شد چنانکه همین مسابقه ها و این نزاعات ادبی یگانه باعث ارتقا و عروج شاعری درین دور گردید. **رسال جامع علوم انسانی** اثر بکه حالات این دور بر شعر نمود و خصوصیات آن که از ان نشأت کرد بر حسب آنی است .

### (۱) ترقی غزل

اگر چه درین عصر برای جمیع اصناف شعر از قبیل قصیده، مثنوی، غزل، رباعی و غیره ذخیره بزرگی فراهم بود ولی در حقیقت این عهد عهد عروج و ارتقای غزل بشمار میرود چه در غزل طرزهای مختلف روی کار آمده و تفصیل آن ازین قرار است

و قوعی یا معامله بندی :

و آن عبارتست از بیان وقائع و گذار شانی که در عالم عشق و عاشقی رو میدهد  
قبلاً نگاشته ایم که موجد غزل و قوعی شیخ شیراز بوده بعدها امیر خسرو بر آن  
افزود و دامنه اش را وسعت داد اما در بن عهد واقعه کوئی در غزل صنف مستقلی  
قرار یافت و نخستین بانی و موسس آن میرزا شرف جهان قزوینی وزیر شاه  
طهماسب صفوی بوده ' مولانا غلام آزاد بلگرامی در خزانه عامره می نویسد :  
' چون نوبت سخن سنجی به میرزا شرف جهان رسید طبع او مانع وقوع کوئی  
بسیار افتاد و این طرز را بحد کثرت رسانید . '

دبوان شرف جهان در کتابخانه ما حاضر است و در حقه چهارم شعر العجم  
چیزی از آن خواهیم نگاشت اما در اینجا از ابیات او هم تقدیر که مفهوم واقعه کوئی  
از آن ظاهر شود حواله قلم می نمائیم .

با هر که بینش جو بیرسم که کیست این گوید که این ز عهد قدیم آشنای ماست  
نهات ازوب رخس داشتم تماشاچائی نظر به جانب من کرد و شرمسار شدم  
چنان گوید جو اب من کزان گردد رقب آنچه کاجلس اگر من بندگی تو هستی جهان برسم

شرف جهان در سنه ۹۶۲ وفات یافت . **برهان جامع علوم انسانی**  
شعرائیکه این طرز را موضوع خاص خود قرار داده اند و حتی بزدی ،  
علی قلی مبللی و علی نقی کمره می باشند ، و حتی بزدی که رند و خرابانی و بیشتر  
با معشوقه های بازاری سر و کار داشت از بن جهت این طرز را از سرحد  
اعتدال بدر برد و اسوخت از و حتی آغاز وهم بدر انجام یافت .

فلسفه : آمیزش فلسفه در غزل خاصه عرفیست ولی این طرز راه تکامل  
نه پیمود ، چه معاصرین و شعرای بعد از او در بن طرز بسیار اندک غزل سروده اند .

مدعاً مثل : یعنی دعوی از چیزی کردن و در اثبات آن مثال شاعرانه آوردن  
بانی و موجود این طرز کلیم و علی قلی سلیم، میرزا صائب و غنی کشمیری میباشد (۱)  
این طرز فی نهایت مقبول و مرغوب گردید بحدیکه تا پایان دوره شاعری  
برقرار ماند.

تغزل : مراد از تغزل آنست که عواطف عشق و عاشقی را به الفاظ مؤثر  
ادا کنند این وصف اگرچه لازمه غزل است ولی نظیری نیشاپوری حکیم  
نقائمی و علی نقی آن را رونقی بسزا بخشیدند در بین این شعرا و  
شعراى واقعه گوی فرق آنست که شعراى واقعه گوی هوس پرست  
و دل باخته شاهدان بازاری بوده اند و از بنجهت مضامین آنها هم از قبیل معاملات  
و گذارشات مبتذل و بازاری بوده بر عکس متغزلین که دامن عفت شان  
از بنگونه هوا و هوس پاک بوده نه عاشق بنان بازاری و نه عشق شان هر جائی  
وده است .

خیال بندی و مضمون آفرینی این وصف در همه متأخرین بنظر میآید  
لیکن شخصی که این طرز خاص را بیشتر روزی کار آورد جلال اسیر است که  
معاصر شاه جهان بوده اما شوکت بخاری، قاسم دیوانه و غیره این روش را بیشتر  
رقی داده اند از شعراى هند میرزا بیدل و ناصر علی نیز درین گرداب  
شناوری کرده اند .

(۱) صنف مدعا مثل پیش از صائب و کلیم و همکاران آنها وجود داشت قصیده بحر الابرار  
امیر خیر و دهلی غالب ایانش مدعا مثل میباشد همچنین یقی از شیخ شیراز بخاطر دارم که مدعا  
مثل است و آن این است :

کام جوین را ز نا کامی چشیدن چاره نیست بر زمستان صبر باید طالب نوروز را  
( مترجم )

قصیده : عرفی در قصیده طرز خاصی بنیاد نهاد ولی از عهده تقلید و اقتفای آن کس بر آمده نتوانست ( ظهوری ، طالب آملی ، خواجه حسین ثنائی نیز این صنف از شعر را ترقی نمایی داده اند ) .

مثنوی : مثنوی در بن عصر قوس زول خود را طی میکرد اما فیضی در بن دور مستثنی است ، مثنوی عموماً زمینه ایست از مهر وقایع تاریخی و مضامین اخلاقی و از برای این نوع مضامین سادگی و بختگی در کار است اما متأخرین که در هر چیز عادی نازک خیالی را بخرج میدادند ازین جهت مثنوی را هم از اصلیت آن بر آوردند چنانکه مثنوی این دور را یکی غزل میتوان گفت ، شاه جهان نامه کلیم را بخوانید و به بینید که مضامین رزمی و اطورزی بیان میکند که گویا معنی در بزم نشاط غزلهای رقیب رزمی را با سایر و سرود می سراید .

رباعی : ما به الا متباز و مایه ناز این عصر رباعی است در رباعیات این دوره مسائل فلسفی را بکثرت می آوردند ، سحانی استرآبادی که از معاصرین اکبر و به نجف اشرف معتکف بود اولاً مفیده هزار رباعی گفته است که همه مشحون از مضامین فلسفی است نسخه منتخب از رباعیات او که مشتمل بر هفت هزار رباعی است در کتابخانه من حاضر است و چون در حصه چهارم شعر العجم از شاعری فلسفه تذکاری خواهیم نمود و در آنجا عده از رباعیات سحانی را نقل خواهیم کرد ، انواع مذکور در فوق از انواع مخصوصه شاعر بت این دور بشمار میرود اما تجدید شعر بطور عموم در طرز ادا و اسلوب بیان ظهور یافت و تفصیل آن بر حسب آنی است :

( ۱ ) قدما و متوسطین مضمون را به پیدچیده گی ادا نمیکردند ، این انداز و روش خاصه متأخرین است چه هر چیریکه میگویند مبهم و سایه دار میگویند و علت

آن این است مضمونی را که باید در چند بیت ادا نمود در یک بیت می گنجانند  
مثلاً قدسی میگوید :

عیش این باغ باندازه يك تنگ دل است کاش گل غنچه شود نادل ما بکشايد  
مضمون شعر این است که باغ دنیا يك باغ بسیار مختصر است و وسعت آن بمقداری است  
که تنها يك شخص تنگ دل در آن انبساط مییابد لهذا وسعتش گنجایش آن ندارد که دل من و  
دل غنچه هر دو در آن انبساط گیرد و بشکفتد بنا بر آن شاعر آرزو میکند که ایکاش گل دوباره  
غنچه شود تا برای انبساط و شکفتن دل من جایده شود اگر بنظر فلسفیان درین مضمون نظر کنیم می بینیم  
که مقصود شاعر این است که عود منافع شخصی درین عالم منضم خساره دیگری است  
اگر کشور کشانی کشوری را تسخیر نماید البته شکست نصیب حریف او خواهد بود .

این خیال را از هر حیث که نگاه کنیم قابلیت گنجایش در قالب شعری  
ندارد و ازینجهت وقتیکه آن را در یک بیت گنجانید ابهام و پیچیدگی بیان پیدا شد .  
گاهی مبالغه و استعاره و تشبیهی که بسیار نامانوس باشد سبب از ابهام و پیچیدگی  
شعر می شود چنانکه ذهن جامع با سانی بطرف آن منتقل نمی گردد مثلاً شوکت  
بخاری میگوید .

گوشها را آشیان مرغ آتش خواره کرد برق عالم سوز یعنی شعله غوغای من  
مطلب شعر این است که فغانهای از دل بر کشیده من بدرجه سوزان بود که ازان شعلهها  
بر خاست و آن شعلهها بگوشهای مردم زانید و گوشها را بگوش آتشکده ساخت و در نتیجه مرغ  
آتشخوار که خوراکش آتش است بگوشها آشیان گرفت تا غذایش همیشه مهیا باشد .

و چون ذهن بآن منتقل نمیکرد که گوش آتشکده و آشیان مرغ آتش  
خوار گردد ازین سبب مضمون شعر از فهم دور ماند .

( ۲ ) اکثر مضامین این عصر بر الفاظ و صنعت ابهام بنیاد یافته  
یعنی معنی لغوی لفظی را سخن حقیقی قرار داده بنای مضمون را برین اساس  
میگذارند . مثلاً .

امروز نیم شهرة عالم ز ضعیف عمریست که از ضعف فتادم بزبانها  
بر زبان افتادن اصطلاحاً یعنی مشهور شدن است لیکن اساس مضمون شعر بر معنی لغوی  
افتادن قرار یافته میگوید که از سبب ضعف و ناتوانی خود بزبانها افتاده و بر خاسته نمیتوانم

از جهتی که بر زبانها افتاده و برخاسته نمیتوانم مشهور شده ام چه بیشتر گفتیم که بر زبان افتادن اصطلاحاً بمعنی شهرت یافتن است بنا بر آن دعویش صحیح و شاعر باقیات آن بر معنی لغوی آن استناد نمود که من بدرجه ضعیف گردیده ام که از بس ناتوانی بر زبان مردم افتاده ام .

اگر از اشعار متأخرین حصه ابهام بر طرف شود جزء اعظم و کلی آن بر باد میرود .  
(۳) وصف ممتاز و بزرگ این دور زاکت استعارات و جدت تشبیهات است چنانکه در ترقی مدنیّت در سائر اسباب معاشرت و نهذیب تکلفات زیاد پندامی شود همچنان در زبان و خیالات هم زاکت و نفاست آشکار میشود مثلاً جبهه فرش راه است بجای خود استعاره خوبی است نظیر میگوید :

میخواست بوسه رخت اقامت بگسترده از فرش جبهه راه بر آن خاک کو نبود  
بوسه میخواست رخت اقامت بکوی او بگسترده لیکن از هجوم جبهه عشاق جا نبود .

یا مثلاً شانی میگوید :

شانی دلت بکج کلهان مائل است باز این لاله را بطرف کلاه که میزنی  
ای شانی ! باز دل تو مائل بتان کج کلاه گشته پندام که این لاله (یعنی دلت) را بگوشه  
کلاه کی خواهی زد .

جدت و لطافت استعارات خاصه عموم متأخرین است لیکن درین وصف

ماده علوم انسانی و مطالعات تربیتی

طالب آملی از همه بیشتر مشخص و ممتاز است .

(۴) در بن عصر کلمه بندبهای تازه و ترکیبات نوینی تراش دادند مثلاً

سابقاً میکده و آنشکده و غیره مستعمل بود ولی ترکیبات نشر کرده ' مریم کده  
و غیره زاده این عصر است با مثلاً متقدمین يك كلشن گل و با يك چمن گل  
میگفتند متأخرین يك خنده لب ' يك آغوش گل ' يك دیده نگاه و غیره اختراع  
کردند ، اکثر اینچنین تراکیب زاده طبع عرفی ، فیضی ، نوعی میباشد و عموماً  
بتأثیر مضمون می افزاید ، مثلاً

ع ، شکن بروی شکن خم بروی خم چینند

ع ، موج بر موج شکستم چو به عمان رفتم

ع ، بهر يك لب خنده نتوان منت شادی کشید

ع ، روی بروی حسن کن دست بدست نازده

بیشتر فائده این تراکيب آنست که خیال بزرگ و وسیعی بيك کلمه مختصر ادا می شود مثلاً .

به دور گردی من از غرور می خندد حریف سخت کماهی که در کین دارم  
می خواست بگوید که من با معشوق محبت دارم ولی از دور دور میگردد که از تیر عشقش  
بجروح نشوم لیکن معشوق که از شصت خود اعتبار دارد از غرور بر من می خندد که تا کجاها  
از من رها خواهی ماند چه عاقبت هدف تیر من خواهی شد در ادای این خیال اگر کلمه دور  
گردی نباشد تمام اینقدر مطلب در يك شعر نمیکند .

و چون این خصوصیات در دبل کلام شعرا ئی که بیشتر بآن مختصر صند بتفصیل  
تذکار خواهد شد در این موقع از آن صرف نظر میکنیم .

( ناامام )

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

